

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### جلسه چهارم شرح و تفسیر نهج البلاغه نامه ۳۱

#### انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه:

امام(علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه اش بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت نامه طولانی و مملو از اندرزه‌های نافع می پردازد؛ انگیزه ای که از دو بخش تشکیل می شود: بخشی از آن در وجود امام(علیه السلام) و بخشی از آن در وجود امام مجتبی(علیه السلام) و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت نامه مبادرت کردم

نخست می فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بَنِيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتَنِي أُرْدَادُ وَهَنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می دانیم سن مبارک امام(علیه السلام) در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن گاه امام(علیه السلام) به توضیح بیشتری می پردازد و می فرماید: «و نکات برجسته ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ) «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می کنی. (إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصَتْ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ) «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است).

جای تعجب است که ابن ابی الحدید در شرح جمله هایی که امام(علیه السلام) درباره خود بیان فرموده می گوید: «این جمله ها نشان می دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می گویند امام(علیه السلام) از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می شود نه رأی او فتور می پذیرد»، باطل است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶)

در حالی که تمام قراین نشان می دهد امام(علیه السلام)، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزند جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا علی(علیه السلام) را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می کرد که می فرماید: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ»؛ از من سؤال کنید (آنچه را می خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ

حادثه ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)» (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هر چه می خواهید از من بپرسید، چرا که من به راه های آسمان از راه های زمین آگاه ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می گذاشت هرگز چنین نمی گفت.

سپس امام(علیه السلام) به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد»؛ (وَأِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهٗ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده اند که) وَالتَّعْلُمُ فِي الْكِبَرِ كَالْخَطِّ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن گاه دو دلیل دیگر بر آن می افزاید و می فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُو قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ).

در واقع امام(علیه السلام) برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام(علیه السلام) می افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی»؛ (لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ) «بغیة» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بغی» بر وزن «نقی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است، و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است. (وَتَجَرِبَتَهُ، فَتَكُونُ قَدْ كَفَيْتَ مَثْوَنَةَ الطَّلَبِ، وَعَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

امام(علیه السلام) در این بخش از سخنان خود به اهمیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می کند و آنچه را آنها آموخته اند و نتیجه اش روشن شده در اختیار می گیرد بی آنکه هزینه ای برای آن پردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل های آینده از نسل های گذشته از این نظر سعادت مندترند که تجارب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می گیرند و تعبیرات امام(علیه السلام) «كُفَيْتَ مَثْوَنَةَ الطَّلَبِ وَعَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ (فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ).

اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می گیرد و آنها از آن بهره کامل می برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده اند و نیم دیگر را آیندگان می پیمایند و به اموری دست می یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

### سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران:

امام (علیه السلام) در بخش دیگر وصیت نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اهمیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت های به جا مانده و...) باقی است می فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده ام»؛ (أَيُّ بَنِيَّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مِنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقت کند و در اخبار عبرت انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن گاه امام (علیه السلام) می افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگزفتم و از میان (زشت و زیبایی) آنها زیباییش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتیم»؛ (فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ) «نخیل» از ریشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آمد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخیل» به هر شیء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا منظور امام این است که من از تاریخ پیشینیان، مصفای آن را برای تو برگزیدم و بخش های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخیل» به این معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخیل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست. و «تَوْخَيْتُ» «توخیت» از ریشه «وخی» بر وزن «نقی» به معنای قصد چیزی کردن گرفته شده و «توخی» در اینجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است. لَكَ جَمِيلُهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ).

اشاره به اینکه مطالعه آثار پیشینیان و سیر و سیاحت در آثار آنها به تنهایی کافی نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزینش کند و ناخالصی ها را به دور افکند و من زحمت این کار را نیز برای تو کشیده ام.

امام(علیه السلام) در پایان این بخش از وصیت نامه انگیزه خود را بر بیان این وصیت نامه به این صورت بیان می کند که می فرماید: «و همان گونه که پدری مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ (وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ) «مقتبل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چیز از ریشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدا نمودن به چیزی گرفته شده است. (الدَّهْرُ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ).

اشاره به اینکه اگر من زحمت گردآوری تجارب پیشینیان و آموزه های تاریخ را برای تو کشیدم و همه آنها را در این اندرنامه ام خلاصه کردم، به دو دلیل است: نخست اینکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و دیگر اینکه تو هم جوان هستی و در آغاز عمر و نیتی پاک و قلبی صاف داری. این دو، دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است.

در واقع امام(علیه السلام) با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس ها و عبرت هاست و نمونه های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می دهد، کمک بگیرند.

#### واژه های نهج البلاغه (عمران علی زاده)

#### فرهنگ نهج البلاغه رحیمی نیا

- بَلَّغْتُ سِنًا: از نظر سن به پایان رسیدم .
- الْوَهْنُ: ضعف، سستی .
- أَفْضَى إِلَيْهِ: به او گفته شد، باز گو شد .
- الصَّعْبُ: حیوانی که رام نیست .
- النُّفُورُ: بسیار رمنده .
- جَدَّ رَأْيِك: رأی ثابت و استوار تو، تصمیم جدی تو .
- بُغْيَتُهُ: طلب کردن آن .
- اسْتَبَانَ: ظاهر شد .
- النَّخِيلُ: گزیده .
- تَوَخَّيْتُ: بهترین را انتخاب کردم .
- أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ: تصمیم گرفتم .
- مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ: ابتدای زمان، یعنی زمان را در پیش رو داری و در ابتدای آن هستی .

صَعَبُ النَّفُورِ: شتر ناآرام و رمنده

حَدَّث: جوان و نوجوان

بُغْيَةٌ: جستجو کردن، خواسته

أَظْلَمُ: تاریک شد

نَخِيلٌ: غربال شده، خالص

تَوَخَّيْتُ: جدیت و جستجو کردم، بدست آوردم

موسسه فرهنگی قران و عترت غدیر کچساران

۱۳۹۹/۱۰/۱۲